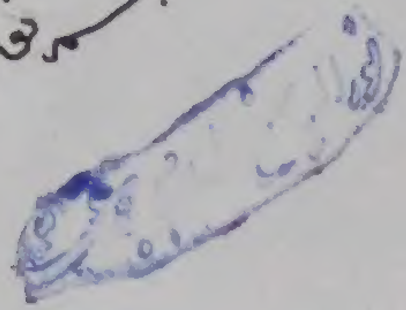
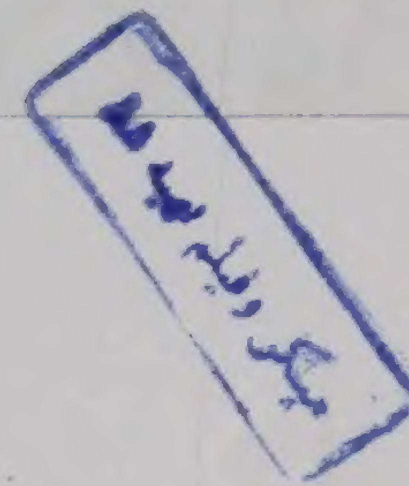


بسمه تعالی

نورالدین امام جمعه

بسمه تعالی

وقف نمودم به بارگاه حضرت ثامن الائمه
(ع) موزه حضرت (ع) در تاریخ ۶/۶/۱۳۷۴
از داراب فارس میرزا نورالدین امام جمعه







وظاهر شد در میان مردم تمام عرب باو اظهار عداوت نمودند و تیرهای کفر و نفاق خود را بقدر قوت خود
بجانب آن بزرگوار انداختند پس روزی بخدمت آنجناب رفتم چونکه من از همه کس زودتر مسلمان شدم
او در روز شنبه مبعوث شد و من در روز سه شنبه با او نماز کردم و هفت سال پنهانی با او نماز کردم
تا آنکه بعد از آن بتدریج مردم مسلمان شدند و دین او قوت گرفت پس جمعی از مشرکین آمدند و گفتند
ای محمد دعوی میکنی که پروردگار عالم ترا به پیغمبری فرستاده است و همین اکتفا نمیکنی بلکه میگوئی از همه پیغمبران
من بهترم و اگر راست میگوئی مثل معجزه نوح که مردم را بطوفان غرق نمود و مثل معجزه ابراهیم که آتش بر او سرد
و سلام شد و موسی که کوه را بلند کرد بالای سر قوم خود و معجزهٔ عیسی که مردم را خبر داد از آنچه پنهان کرده بودند
در خانههای خود تو نیز ظاهر بسازی و اینها چهار فرقه شده بودند و هر فرقهٔ خواهش معجزهٔ پیغمبری را مینمودند
پس آنجناب فرمود بنده و مطیع و در تحت فرمان خالق جهان میباشم قرآنی را که عاجز شدید همهٔ طوایف عرب از اینکه
سوره را مثل آن بیاورید آوردم و تبلیغ رسالت خدا را نمودم و این حجتی است ظاهر از برای شما و هرکه بعد از شما آید
تا قیامت بیاید و دیگر خود سر نمیتوانم بر خدای خود تحکم کنم و بدلخواه خود با شما بخدای خود عرض کنم بجزی
که میدانم که صلاح ما و شما در آن هست پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا تعالی ترا سلام میرساند
و میفرماید که من معجزات این چهار پیغمبر را بر ایشان ظاهر میکنم از برای اتمام حجت تو و قطع تحکمات و
اقتراحات این بدبختان ایشان ایمان نخواهند آورد مگر کسیکه من او را از شر شیطان محافظت کنم
پس بگو بانهائی که معجزهٔ نوح را از تو خواستند تا بروند بکوه ابوقبیس پس چون بکوه رسیدند ببالای کوه آیه
و معجزهٔ نوح ظاهر خواهد شد و چون شما آثار هلاک ظاهر کردید پناه برید باین شخص یعنی علی ابن ابی طالب
و دو طفل که همراه او بیایند و بگو بانهائی که معجزهٔ ابراهیم را خواستند تا بروند به بیرون مکه و تماشای
قدرت ما را کنند و هنگامیکه بلا بایشان نازل شد خواهند دید زنی را که طرف مقنعهٔ خود را فرو آویخته
پس بگو دامن مقنعهٔ او را بگیرید تا شما را نجات دهد از آتش و فرقهٔ سیم که معجزهٔ موسی را خواستند
پس بگو بروند در کعبه و چون قدرت ما ظاهر گردید بلا بایشان رسد شخصی خواهد آمد و نیزهٔ خود را
در دست دارد پس بگو بایشان که در آن وقت باو متوسل شوند تا نجات یابند و فرقهٔ چهارم در حضور تو
بتو خواهم نمود پس ابوجهل بآن سه فرقه گفت و به تنبیه که برخیزید که محمد گفت متفرق شوید تا دروغ
او ظاهر شود پس آن سه فرقه رفتند بکوه ابوقبیس همینکه بدامن کوه رسیدند آب از زیر پای ایشان جوشید و از سمت آسمان

نمانی بلکه باید از مادر خود بپرسی که پدر من که بود و چرا ذکر او از دست برداشتی که پدر من بود و من
بعقبة بن ابی معیط ملحق ساختی و این رفعت شان و بزرگی را بجهة تو حاصل ساخت و تو ای
بدبخت با این حسب و نسب خود چگونه ملامت میکنی و اگر انصاف باشد باید مشغول سوی و نسب
خود اثبات کنی و بعد از ثبوت مشخص شود که آنکسی که تو خود را بدو ملحق و ملحق ساختن در میان
قریش چگاره می باشد و اما تو ای عتبه پسر ابوسفیان پس تو انسان و عاقل نیستی که من ترا عتاب
و ملامت کنم و نه از تو امید خیری و نه احتیاط از شری میباشد و از سب تو عار و تشنیع لازم نیاید
که تو کفو غلام و بنده با بنده علی نیستی و لیکن خدا تعالی از برای تو و پدر و مادر تو و برادر تو
در کمین گاه میباشد و تو از ذریه آنهائیکه خدا تعالی در قرآن گفت عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة
تسقی من عین آنیة و تهدید و وعید بکه من نمودی که مرا خواهی کشت پس چرا آنکس را
نکشتی که با زن خود گرفتی و غالب شد آنکس بر فرج زن تو در نطفه و نطفه آن در رحم
زن تو بسته شده و بر تو چسبانیده و بتو ملحق ساخت او را پس اگر انصاف و مردی
داشته باشی باید از آن انتقام بکشی و حق خود را از آن بخواهی و چرا ملامت کنم ترا بر سب علی
و حال آنکه برادر ترا کشت در روز بدر و جدت را کشت با شرکت حمزه و اگر من امید خلافت
داشته باشم پس بدانکه من از آن دور و نا قابل نیستم و خواهان و اهل آن کیستی و نمیدانم دارم
اما قابل این خلافت و غصب حق که برادر تو بخود نسبت چه او در خونریزی و فتنه و فساد
در امور مسلمانان بجائی رسانیده که کسی بجای او نتواند نشست و مکر و حیله آن بمرتبه ایست که صفات
آن نشود مکر مکر خدائی و اما تو ای مغیرة بن شعبه پس تو دشمن خدائی و کتاب خدا و پیغمبر را پس پشت
سر انداخته و تکذیب نموده و تو آنی که زنا کردی و لازم شد بر تو در شریعت سنگسار کردن
و چهار نفر عادل متقی شهادت دادند و ثابت شد و لازم شد حد خدا بر تو و عمر جانب ترا منظور
داشت و تا غیر حق بباطل بود تا آنکه در عذاب آخرت تو بیفزاید و ذلت دنیوی تو زیاد گردد
و تو آنکه زدی دختر پیغمبر را و زخم کردی بدن او را و طفل شکم او را سقط نمودی و استخفاف برسول
کردی و حرمت او را دریدی و تو بچه جز نسب علی عندی نفعی در حسب و نسب او ظاهر شد با آنکه
دوری از رسول خدا حسب با امتحان الهی در باره آنکم بود و در امتحان خداوند نشادی از حال او ظاهر گردید

زندگانی حضرت علی (ع)

فاطمة الزهرا (ع)

امام حسن مجتبی